

تبیین قاعدهٔ یغتفر فی الثوانی ما لا یغتفر فی الأوائل در ادبیات عرب

نویسنده: محمد حسین برزگر

وابستگی سازمانی: مرکز مدیریت حوزه های علمیه

چکیده

در ترکیبات کلام عربی دیده میشود که گاهی تابع کلمه ای از متبوع خود سرپیچی می کند فلذا است که مسأله ای مبتنی بر این ایجاد میشود که چه مبنا و ریشه ای سبب چنین نقض قاعده ای در کلام عربی شده است؟؛ حال پس از بررسی ها میتوان به ریشهٔ مبنای قاعده رسید که کوفیون و بصریون میشوند و اینگونه است که قاعده را جناب ابن هشام عنایت بسیاری دارد و ایشان تمایل زیادی نسبت به کوفیون دارد و بر اساس فهم مبنا دانسته میشود که چنین قاعده ای فقط نزد کوفیون اعتبار دارد و اختلاف مبنای آنها به قاعدهٔ عامل و معمول در عربی عودت می کند که بصریون قائلند یک عامل بر سر دو معمول که ترکیبشان مساوی باشد و در عرض یکدیگر باشند وارد نمیشود به خلاف کوفیون که قائلند عامل در ادبیات که علمی اعتباری است فلسفی دیده نمیشود و میتوان چنین عملی را انجام داد و برای پی بردن به چنین مبنایی و صحت آن باید از مبانی اصول نحوی کمک گرفت.

واژگان کلیدی

اغتفار، ثوانی، توابع، اقتضاء، مبنا

مقدمه

مسأله ای که در ترکیب های ادبی مواجهه با آن بسیار است قاعده یغفر فی الثوانی مالایغفر فی الأوائل است که بسیار دیده میشود در مواضعی تابع کلمه ای احکام متبوع خودش را نقض می کند و حالت جدیدی را برخوردار میشود که خلاف اصول و قواعد است فلذا است که جایگاه بزرگی در زبان عربی پیدا می کند؛ مقاله ای با عنوان «یغفر فی الثوانی ما لا یغفر فی الأوائل المفهوم و المصادیق» که متعلق به «غانم هانی کزار الناصری، ۱۳۹۷، نورمگز» است که ایشان قاعده را به صورت مفهومی اجمالاً توضیح داده و سپس به تطبیقات آن روی آورده است اما در این مقاله بررسی دقیق و ریشه قاعده مدّ نظر است و اینکه آیا چنین قاعده نزد همه ادباء معتبر است یا بنابر مبنای بعضی از آنها میتواند معتبر باشد؟ هدفی که از نوشتن مقاله در نظر است دانستن مبنای قاعده و رسیدن به صحت و غلط بودن آن است که همه آن مبتنی بر مبنایی است که باید در اصول نحو اخذ کرد.

بررسی واژگان

اغتفار و عدم اغتفار

اغْتَفَرَ اللَّهُ ذَنْبَهُ بمعنی غَفَرَهُ (شرتونی، ۱۳۷۴) کلمه اغتفار باب ثلاثی مزید در باب افتعال است که ماده اصلی آن از «غفر» است؛ همانگونه که در کتب ادبی ذکر شده است هر کلمه ای که از ثلاثی مجرد به ثلاثی مزید منتقل میشود و کلمه ای به آن زیاد میشود یک غرض و فائده ای در آن وجود دارد (رضی الدین استرآبادی، ۱۳۷۹) که جناب شرتونی فرموده اند به همان معنای ثلاثی مجرد است اما همانگونه رضی می فرماید لابد است که در زیادت اگر معنای جدید نباشد باید تأکید و مبالغه وجود داشته باشد (رضی الدین استرآبادی، ۱۳۷۹) فلذا است که استظهار از تعبیر جناب شرتونی این است که کلمه اغتفارتأکید و مبالغه برای ثلاثی مجرد میشود؛ قول ضعیف وجود دارد که نشأت گرفته از اصول نحو است و آن اجتماع لغتین است در معنای واحد به این معنا که کلمه «غفر» و «اغتفر» هرکدام از یک لغت باشد و هردو به واسطه آن ها به یک معنای مشترک اشاره دارند (ابن جنی، ۱۳۸۵) و باید در رد این وجه گفت که این دو کلمه در یک لغت استعمال شده اند و در مواضعی است که باید یکدیگر نیز استعمال میشوند و اینگونه نیست که وجود لغت دیگر نقض شود بلکه باید گفت که در اصل عدم اجتماع لغتین است (ابن جنی، ۱۳۸۵) فلذا اعتناء به این نمی شود که شاید هر کدام از یک لغت باشد مگر اجتماع آنها مؤیدی داشته باشد یا اثبات شده باشد؛ وجه دیگری میتوان برای معنای کلمه اغتفار بیان کرد و آن تعبیر تصرف است (نیشابوری، ۱۳۹۵) که مثال به کلمه «کسب» و «اکتسب» میزند و میفرماید باب افتعال یک عنایت و تلاشی در آن است که مبالغه در تأثیر شیء دارد و یک قید و تخصیصی در آن وجود دارد و فرقی که در کلمه مذکور ذکر میکند به این بیان است که «کسب» صرف تحصیل شیء است به هر وجهی که ممکن است اما اکتساب را با تکلف و سختی میداند و به همین علت است که در قرآن آمده است: لها ما کسبت و علیها ما اکتسبت (بقره، ۲۸۶) و در ترجمه باید گفت که در اعمال صالح هرچه که انسان کسب کند خداوند به او جزاء میدهد و در موضعی که عذاب مطرح میشود آن است که خداوند میفرماید با عنایت و توجه انجام داده باشد؛ بنابراین دو قول در تجزیه کلمه اغتفار مطرح شد و در انتخاب قول صحیح باید بگوییم که کلمه اغتفار با استقرائی که در کلام عرب دیده میشود بیشتر در مواضعی است که بخشش با عنایت و... باشد و زمانی که برای این معنای مؤید آوردیم دیگر به تأکید و مبالغه که قول شرتونی باشد مراجعه نمی کنیم چون که اصل بر زیادت اضافه معنا است و اگر نتوانیم معنایی اضافه کنیم برای آن تعبیر تأکید و مبالغه را مطرح میکنیم (نیشابوری، ۱۳۹۵)، بنابراین در اینجا حمل بر اصل با مؤید مذکور رخ میدهد و برای ردّ کلام شرتونی مؤید دیگری نیز وجود دارد و آن عدم ذکر هم معنا بودن ثلاثی مجرد با مزید باب افتعال در کتب ادبی معتبر است به حدی که جناب ابن حاجب و رضی

آن را ذکر نکرده اند (ابن حاجب، ۱۳۸۵)، (رضی الدین استرآبادی، ۱۳۷۹) فلذا در نتیجه معنای اغتفار را بخشش و چشم پوشی کردن باعنایت و ظرافت خاصی است.

عدم اغتفار نیز خلاف آن میشود و معنای آن را میتوان از باب «تعرف الأشياء بأضدادها» دانست.

أوائل

ریشه کلمه از «وول» گرفته شده است (جوهری، ۱۳۶۳) که بر وزن أفعل برای مذکر و بر وزن فُعلی برای مؤنث استعمال شده است و بر اساس قواعد اعلال در وزن فُعلی واو اول آن به همزه تبدیل میشود (نیشابوری، ۱۳۹۵) و جمع وزن فُعلی بر فواعل است و همچنین در جمع نیز واو اول به همزه تبدیل شده است و ادغام نشده است چون که ادغام در دو حرف اول کلمه جائز نیست (رضی الدین استرآبادی، ۱۳۷۹) و ممکن است که اوزان دیگری را برای کلمه اوائل بگویند اما به علت اینکه کلمه ثوانی نیز وجود دارد و آن بر وزن فواعل است دیگر تجزیه های دیگر و اوزان دیگر را نمیتوان برای کلمه مورد نظر قبول کرد، پس از تجزیه باید به معنای مراجعه کنیم که همان مقدم بودن و در ابتداء بودن است و زمانی که جمع استعمال شود یعنی آنهایی که مقدم و در ابتداء هستند؛ به علاوه اینکه باید توجه شود که کلمه اولی و اوائل مؤنث هستند و باید توجه شود که تذکیر و تأنیث در آن اعتباری است مثلاً جوهری می فرماید: و كذلك الجماعة الرجال من حيث التأنيث (جوهری، ۱۳۶۳) یعنی اینکه اگر اعتبار تأنیث معنوی برای رجال مدّ نظر باشد میتوان برای او کلمه اولی که مؤنث است را ذکر کرد.

ثوانی

از مادّة «ثنی» مأخوذ است (جوهری، ۱۳۶۳) که دلالت بر تعداد دو دارد و تجزیه آن عبارت از این است که اول او اسم فاعل بوده است که «ثانی» باشد و اسم فاعل نیز بر وزن فواعل جمع بسته شده است که دلالت بر دومی ها داشته باشد (نیشابوری، ۱۳۹۵).

جایگاه قاعده در زبان عربی

قاعده مذکور بین ادباء مشهور رایج است و از آن بسیار تعبیر می آورند به حدی که جناب ابن هشام در باب هشتم کتاب مغنی اللبیب قاعده را ذکر کرده اند و مورد بررسی قرار داده اند (ابن هشام، ۱۳۶۹)، همچنین جناب سیوطی بابی را در کتاب الأشباه و النظائر خود ایجاد کرده اند و به بررسی این قاعده پرداخته اند (سیوطی، ۱۳۸۷).

محل اجراء قاعده

پس از بیان ارزش قاعده در تبیین آن باید گفت مصب قاعده در باب توابع است که مطرح میشود و منظور از اوائل آن معطوف اول است و منظور از ثوانی آن معطوف دوم که اینگونه قاعده ترجمه میشود که مواردی و نکاتی از معطوف دوم مغتفر است که اگر در معطوف اول باشد نمیتوان آن را مغتفر شمرد.

ریشه قاعده

اگر نوبت به بررسی ریشه قاعده باشد باید گفت که باید از نکته عامل و معمول در ادبیات استفاده کرد که آیا اقتضاءات آن ها چگونه است و چه چیزی سبب شده است که در معمول نتوان خلاف اصل مرتکب شد ولی در معطوف آن که ثوانی باشد میتوان خلاف اصل را مرتکب شد.

در تبیین آن باید گفت که در نحو دو گونه فاصل بین عامل و معمول می افتد: اول فصل به اجنبی است که اگر بین عامل و معمول قرار بگیرد سبب میشود که معمول نتواند عمل عامل را بپذیرد (صبان، ۱۳۸۴) و دوم فصل به معمول های دیگر یا جملات معترضة

و... است که در اگر در افعال باشد عمل را از بین نمی برد ولی میتواند سبب تعقید لفظی شود یا اینکه اگر در شبه افعال باشد ضعف عمل را به تبع خود دارد (رضی الدین استرآبادی، ۱۳۸۴)؛ در مبحث مورد نظر اینگونه است که عمل عامل بر روی معمول از حیث لفظی أقرب است نسبت به معطوف آن معمول (ابن جنی، ۱۳۸۵) فلذا سبب میشود آن اقتضائی که معمول را به سمت خود می کشاند نسبت به معطوف نباشد چون به گونه دیگر آن عامل بر سر معطوف نمی آید و باید بررسی کرد که آیا در همه توابع اینگونه است یا خیر و آیا میتوان قاعده اغتفار را در همه ابواب جاری کرد یا نه؟

بررسی توابع

عطف بیان

ماهیت عطف بیان را ابن مالک به خوبی بیان کرده است: فذو البیان تابع شبه الصفه حقیقه القصد به منکشفه (ابن مالک، ۱۳۷۸)؛ ایشان در تعریف عطف بیان گفته اند که عطف بیان مانند صفت است برای متبوع خودش بدین بیان که بیان جدیدی نیست بلکه جزئی از همان ما قبل است و عدل آن قرار میگیرد و بیان دیگری از متبوعش است و سبب استعمال آن فهمیدن قصد است که غالباً میگویند که عطف بیان اشهر از متبوعش است که بتواند او را بیان دیگری ببخشد (ابوحیان، ۱۳۶۹)؛ حال که ماهیت او مشخص شد اختلاف در این شده است که آیا عامل تابع همان عامل متبوع است یا خیر که اگر عامل جدیدی مقدر باشد دیگر ثوانی مطرح نمی شود و قاعده در باب عطف بیان جاری نمیشود؛ در جواب این مسأله باید گفت چون که عطف بیان مانند صفت است برای متبوعش و به گونه ای در کنار اوست دیگر عامل جدیدی را اخذ نمی کند و همان عامل متبوع را دارد و اینگونه نیست که دو ماهیت از یکدیگر جدا باشند فلذا است که به عامل جدیدی نیاز نیست فلذا قاعده در باب عطف بیان جاری میشود و اقتضاء عامل ضعیف میشود و اینگونه میتوان بعضی از شروطی که در متبوع بود را نقض کرد.

بدل

جناب ابن مالک بیانی برای تعریف بدل دارند: التابع المقصود بالحکم بلا واسطه هو المسمى بدلا (ابن مالک، ۱۳۷۸)؛ ایشان فرموده است که در بدل تابع مقصود در حکم است که واسطه ای بین آنها وجود ندارد و فرق آن با بیان در این است که در بیان اولی متروک نبوده و دومی مکمل و در عرض آن بوده است ولی در بدل به مثل آن نیست و اینگونه است که متبوع به کل فراموش میشود به حدی که بدل غلط و اضراب و.. ایجاد شده است و فروق دیگری نیز بین این دو تابع است که اینجا محل بحث آن نیست؛ آنگونه که فهمیده شد متبوع به گونه ای موضوعیت ندارد و بدون واسطه بر تابع عمل شکل میگیرد فلذا فهمیده میشود که دیگر عامل جدیدی را مقدر نمیدانند (حسن، ۱۳۶۷).

قائلین به عامل جدید

آن ها که عامل جدیدی را برای بدل و بیان مدّ نظر دارند بر این مبنا هستند که یک عامل فقط باید یک معمول بگیرد و نمیتواند بر سر چند معمول که تساوی ترکیبی دارند وارد شود و خلاف آنها را نیز میگویند که عامل در اینجا فلسفی نیست که باید یک علت و معلول وجود داشته باشد بلکه در امور اعتباری است و یک عامل میتواند چند معمول را برای خود اخذ کند (ناظرالجیش، ۱۳۸۱)؛ مبنای اولی که ذکر شد مبنای بصریون است و مبنای دوم متعلق به کوفیون است و این قاعده را جناب ابن هشام قائل است که متمایل به کوفیون میشود و بصریون که از ادباء بزرگ هستند چنین قاعده را نقض میکنند و مقبول نمی دانند و ریشه آن همانگونه که ذکر شد این است که یک عامل نمیتواند بر دو معمول مساوی ترکیب که عطف به او نشده اند وارد شود؛ پس میتوان متوجه شد که قاعده مذکور را بیشتر کوفیون قائل هستند و بصریون نسبت به این قاعده عنایتی ندارند.

نعت

تعریفی که ابن مالک دارد: النعت متم ما سبق بوسمه أو وسم ما به اعتلق (ابن مالک، ۱۳۷۸)؛ با توجه به تعریف ایشان نعت را جزئی از منعوتش میدانند و او را در عرض او نمی دانند فلذا است که اتفاق بصریون و کوفیون بر این است که عامل آنها یکی است چون نعت همان صفت است و ضمیری در خود دارد که به منعوت خود عودت می کند و اگر عامل جدیدی در تقدیر باشد غرض از نعت به کنار می رود (صبان، ۱۳۸۴)

عطف نسق

ابن مالک او را تعریف کرده است: تالی بحرف متبع عطف النسق کاخصص بود و ثناء من صدق (ابن مالک، ۱۳۷۸)؛ عطف نسق آن است که به یکی از حروف عطف باشد که به اغراض مختلفی است مثل واو که برای تشریک حکم بدون چیز دیگر یا فاء که تشریک است به علاوه ترتیب (ابن هشام، ۱۳۶۹) فلذا در باب عطف نسق میفرمایند که وقتی حرف عطف بیاید دو گونه میتواند باشد: اول اینکه عامل بعد حرف عطف مقدر باشد و عطف جمله بر جمله شود و دوم اینکه عطف مفرد بر مفرد باشد یعنی فقط دو کلمه عطف شوند که در این حالت عامل همان عامل متبوع است (رضی الدین استر آبادی، ۱۳۸۴)؛ پس میتوان فهمید که اگر در عطف عامل جدیدی مقدر باشد دیگر قاعده مطرح نمی شود و اگر مقدر نباشد میتوان قاعده را مطرح کرد و آن زمانی که مبنای کوفیون مقبول واقع شود.

تأکید

در تأکید بنا بر تعریفی که ابن مالک داشته است (ابن مالک، ۱۳۷۸) میتوان فهمید که تأکید جزئی از متبوع خودش است و قید و نکته ای برای متبوع است و در عرض آن قرار نگرفته است (ابوحیان، ۱۳۶۹) فلذا میتوان فهمید که عامل جدید مقدر نمیشود.

بحث و نتیجه گیری

قاعده مذکور بنابر دو مبنا بررسی میشود که یکی بصریون است و یکی کوفیون که این قاعده معروف که ابن هشام او را بیشتر قبول دارد و در منهج ابن هشام فهمیده میشود که ایشان عنایت بیشتری نسبت به مبنای کوفیون دارد و بصریون دیگر چنین کلامی را قبول ندارند و باید برای رسیدن به صحت قاعده و عمل به آن باید مبنای آنها در باب چند معمول مساوی برای یک عامل مطرح شود و مورد بررسی قرار گیرد؛ دیگر افرادی که قاعده را در مقاله بررسی کرده اند صرفاً از حیث تطبیق و بیان کلی قاعده بوده است و ریشه یابی برای قاعده نداشته اند که مبنای او از چیست و آیا میتوان آن را معتبر دانست یا نه؟.

تعبیر دیگری نیز از قاعده وجود دارد که در کتب دیگر نیز مذکور است و آن با عنوان «ربّ شیء یصحّ تبعاً لا یصحّ استقلالاً ذکر شده است» (سیوطی، ۱۳۸۷) در مورد قاعده مذکور باید گفت که مختص به باب توابع نیست بلکه اعم از توابع و غیر آن است که میتوان آن را مورد بررسی قرار داد مثلاً در کلمه «فیقال» اگر قال حذف شود دیگر غرض ذکر فاء از بین می رود فلذا است که فاء را نیز حذف میکنند.



منابع

۱. شرتونی، سعید، ۱۳۷۴، أقرب الموارد فی فصیح العربیه و الشوارد، چاپ چهارم، تهران، دارالأسوه
۲. رضی الدین استرآبادی، محمد بن حسن، ۱۳۷۹، شرح شافیه ابن الحاجب، چاپ اول، بیروت، دارالکتب العلمیه
۳. نیشابوری، نظام الدین الحسن بن محمد النیشابوری، ۱۳۹۵، شرح النظام، چاپ اول، قم، ذوی القربی
۴. ابن حاجب، عثمان ابن عمر، ۱۳۸۵، الشافیه فی علم التصریف، چاپ اول، صیدا، المکتبه العصریه
۵. ابن جنی، عثمان بن جنی، ۱۳۸۵، الخصائص، چاپ اول، بیروت، دارالکتب العلمیه
۶. جوهری، اسماعیل بن حماد، ۱۳۶۳، الصحاح، چاپ دوم، بیروت، دار العلم للملایین
۷. ابن هشام، عبد الله بن یوسف، ۱۳۶۹، مغنی اللیب عن کتب الأعاریب، چاپ چهارم، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی
۸. سیوطی، عبد الرحمن بن ابی بکر، ۱۳۸۷، الأشباه و النظائر فی النحو، چاپ دوم، بیروت، دارالکتب العلمیه
۹. صبان، محمد بن علی، ۱۳۸۴، حاشیه الصبان علی شرح الأشمونی علی ألفیه بن مالک، چاپ دوم، بیروت، المکتبه العصریه
۱۰. رضی الدین استرآبادی، محمد بن حسن، ۱۳۸۴، شرح الرضی علی الکافیه، چاپ اول، تهران، مؤسسه الصادق
۱۱. ابن مالک، محمد بن عبد الله، ۱۳۸۷، ألفیه بن مالک فی النحو و التصریف، چاپ اول، ریاض، مکتبه دارالمنهاج للنشر و التوزیع
۱۲. ابوحیان، محمد بن یوسف، ۱۳۶۹، التذیل و التکمیل فی شرح کتاب التسهیل، چاپ اول، دمشق، دارالقلم
۱۳. حسن، عباس، ۱۳۶۷، النحو الوافی مع ربطه بالأسالیب الرفیعہ و الحیاه اللغویه المتجدده، چاپ دوم، تهران، ناصر خسرو
۱۴. ناظر الجیش، محمد بن یوسف، ۱۳۸۱، شرح التسهیل، چاپ اول، قاهره، دارالسلام